

## فرا تر از انتخابات ۹۲

### بخش دوم: درباره‌ی یک شکاف سیاسی ویرانگر

امین حسوری

**مقدمه:** مینا خانلرزاده در یادداشتی [۱] به درستی اشاره کرده است که در تحلیل نهایی فاعلیت اصلی در انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ با سیاست‌های امپریالیستی دولت‌های قدرتمند بوده است. به این معنا که - طبق برداشت من - سیاست‌های امپریالیستی با زمینه‌سازی و ایجاد تحریم‌های اقتصادی و فضای تهدیدات نظامی به سه طریق بر روند انتخابات تاثیر گذاشتند: الف) نوع رویکرد غالب و شیوه‌ی سیاست‌ورزی از سوی جریان‌های سیاسی و فعالین سیاسی-مدنی؛ ب) رشد گرایش عمومی مردم به سمت صندوق‌های رای و چهره‌ی کاندیدای مقبول از سوی اکثریت؛ ج) نوع استراتژی حاکمیت و بازآرایی سیاسی در مواجهه با انتخابات. به این تحلیل می‌توان این عامل را هم افزود که غلبه‌ی فضای شکست بر جامعه، که پیامد افول و نابودی جنبش سبز بود، در تلفیق با پیامدهای تحریم‌ها و سایه‌ی جنگ و فشارهای اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد و فراگیر شدن وضعیت/روحیه‌ی استیصال داشته است که این یک خود تاثیر انکارپذیری بر نوع رویکرد انتخاباتی مردم و فعالین سیاسی-مدنی گذاشت. فارغ از زمینه‌های بر سازنده‌ی مسیر انتخابات، اینک با فضای سیاسی متفاوتی روبرو هستیم (فضای پسانتخابات) که نه فقط حامل پیامدهای سیاسی-اجتماعی این انتخابات است، بلکه رشته‌ی مستمری از انتخاب‌های سیاسی پسین را نیز پیش روی فعالین سیاسی قرار می‌دهد. بی‌گمان هر مواجهه‌ی معنادار و دخالت‌گرانه‌ای با این وضعیت تازه مستلزم شناخت مختصات آن (مجموعه پیامدها-دلالت‌های انتخابات) است. در ادامه مختصراً به یکی از این پیامدهای جانبی - ولی با اهمیت - می‌پردازم که عبارت است از تشدید شکاف‌های سیاسی میان فعالین و نیروهای مخالف نظم موجود در حوزه‌ی چپ:

۱.

روند انتخابات اخیر - بار دیگر - به واسطه‌ی نحوه‌ی رویارویی با انتخابات شکافی را در میان مخالفان و ناراضیان نظم موجود ایجاد کرده است که فرا تر از شکاف سنتی میان پوزیسیون و اپوزیسیون بر سر رای دادن است. تفاوت این دوره با دوره‌های پیشین در نسبت آن با کودتای انتخاباتی ۸۸ و خیزش مردمی پس از آن (جنبش سبز) بود. به این معنی که این بار بخش مهمی از این شکاف در پیکره‌ی نیروهایی ظاهر شد که به درجات مختلفی همراهان جنبش سبز (از همراهی صرف و انفعالی تا همراهی مستقل و منتقدانه) و یا مدافع بالقوه‌گی‌های رادیکال آن محسوب می‌شدند. اما شکاف اخیر در واقع در امتداد همان شکافی بود که طی جنبش سبز و حول مقوله‌ی هژمونی اصلاح‌طلبان بر جنبش شکل گرفته بود. دو قطبی شدن فضا در آستانه‌ی انتخابات در وهله‌ی نخست حاصل پروپاگاندای وسیع جریان‌های اصلاح‌طلب (در معنای فربه شده‌ی امروز آن) بود که اینک بزنگاه سرنوشت‌سازی را برای بازگشت به ساحت قدرت در پیش داشتند. در وهله‌ی بعدی باید از نقش طیف‌هایی از نیروهای مستقل یاد کرد که تبار فرهنگی-سیاسی آنان در دوره هشت ساله‌ی اصلاحات شکل گرفت و در عین حال جنبش سبز نقطه‌ی اتصال امروزی آنان با اصلاح‌طلبان بود. این طیف‌ها در مقطع پیشا انتخابات حداقل به لحاظ تاکید بر «اضطراری بودن وضعیت» (و ناگزیری مشارکت) با گفتمان رسانه‌ای اصلاح‌طلب و تریبون‌های همسو با آن همراهی و همپوشانی نزدیکی داشتند. در نهایت سرمایه‌ی نمادین جنبش سبز و دشواری‌ها و شکننده‌گی‌های وضعیت واقعی (سیاسی و زیستی) همه‌ی این تریبون‌ها را در جایگاه حقانیتی قرار داد که شیوه‌ی پروپاگاندای تهاجمی [نظام‌مند یا غیرنظام‌مند] را علیه مخالفان رای دادن در پیش بگیرند. (در جبهه‌ی بسیار متنوع و حتی متعارض مخالفان رای دادن نیز قطعاً منعی برای مقابله به مثل وجود نداشت). بخشی از این مخالفان آنانی بودند که - از منظر خود - درست به دلیل وفاداری به جنبش سبز،

مخالف رای دادن بودند و یا بعضا خواستار نوع دیگری از مداخله‌گری در فضای پیش‌انتخاباتی بودند. در هر یک از این دو مجموعه‌ی اینک تفکیک شده، ولی متاثر از جنبش سبز، طیف‌ها و نحله‌هایی از نیروهای جوان چپ نیز جای دارند.

۲.

ایجاد شکاف در طیف‌های مستقل متاثر از جنبش سبز، پیش از هر چیز ناشی از تفاوت‌های جدی در نوع منطق سیاسی و نحوه‌ی تحلیل شرایط و نوع درک از شیوه‌های مبارزه بود. از این منظر پدیداری این شکاف اجتناب ناپذیر و حتی قابل پیش‌بینی بود؛ گو اینکه باید از شفاف شدن وضعیت (در مقابل گرایش به افزایش رازورزانی‌های آن) و آشکارگی آرایش نیروهای سیاسی استقبال کرد. اما گسترش دامنه و شدت‌یابی تقابل‌ها حول این شکاف، تماما ناشی از اختلافات سیاسی و نظری نبود، بلکه رفتارهای سیاسی نابالغ و تحریک‌آمیز (بخشا در امتداد همان پروپاگاندای تهاجمی نظام‌مند) سهم موثری در رشد ابعاد این تقابل داشته است، تا جایی که نهایتا تقابل میان این دو رویکرد را به مرزهای حادی رسانیده است. ابا گسترش روز افزون قلمروی شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی، که امروزه بستر غالب کنش ارتباطی و سیاسی طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند، این پدیده (پروپاگاندای سازمان‌یافته) سهم مهمی در روندهای هژمونی‌سازی یافته است. از قضا در کنار کاربردهای مردمی شبکه‌های مجازی برای آگاهی‌رسانی مستقل و بسیج سیاسی، به طور همزمان تلاش‌های سیستماتیک برای تصاحب آنها نیز رشد فزآینده‌ای یافته است و این خود مکانیزم تازه‌ای برای استقرار هژمونی از سوی نهادهای قدرت خواهد بود، که کارکرد بنیادین آن مهار پدیداری «مردم» توسط مردم است.

به عنوان پیامدی از این فضا برای مثال اینک این گرایش دردناک - با خشونت کلامی باور نکردنی - به چشم می‌خورد که «پروزی انتخاباتی» اخیر به مثابه پیروزی توامان بر حاکمیت و مخالفان مشارکت انتخاباتی بازنمایی می‌گردد! و در همین راستا حضور وسیع مردم در انتخابات به مثابه حقانیت سیاسی تام و تمام رویکرد مشارکت محور قلمداد می‌شود. در زیرمجموعه‌ی چپ این فضا - در سطح عام - نتیجه‌ی این انتخابات به مثابه اثباتی بر انفعال غیرمسئولانه و خام‌اندیشی‌های متوهمانه‌ی گرایش‌های چپ رادیکال و نیز دوری حاملین آن از «مردم» بازنمایی می‌شود [۲]. [در حالیکه در گفتار «پیروزی محور» این مسایل به راحتی نادیده گرفته می‌شوند که: استراتژی حاکمیت در زمینه‌سازی آن چیزی که پیروزی به نظر می‌رسد سهم قابل ملاحظه‌ای داشته است (بدون هیچ آگاهی پیشینی نسبت به آن)؛ آن بیست و هفت درصد از واجدین شرایط (مطابق آمار رسمی) که در انتخابات شرکت نکردند نیز بخشی از مردم و صاحب اندیشه و انتخاب و شعور سیاسی هستند؛ بخش مهمی از فعالینی که رای ندادند، طبق باورهای خود به درجات مختلف در فضای سیاسی پیش‌انتخاباتی مداخله‌گری کردند؛ به این معنا که اگر زنده داشتن فضای بحث‌های انتقادی در مقطع پیش‌انتخاباتی تاثیری بر بازگشت نسبی و موقتی سیاست به فضای عمومی داشته است، این تاثیرگذرای امری دو جانبه بوده است (که از قضا سهم مخالفان، نظر به اقلیت بودگی کمی آنان، بسیار قابل ملاحظه بود [۳])؛ و نهایتا اینکه تنها با زنده‌نگه داشتن و ارتقای گفت‌وگو انتقادی رادیکال و با تقویت همبستگی مخالفان حول چنین گفتگویی می‌توان پتانسیل‌های محدود و تصادفی فضای کنونی را در جهت فعال سازی بسط داد.]

تا جایی که به رویکرد اصلاح‌طلبی محافظه‌کار (به مثابه یکی از پیروزی‌های بالفعل میدان انتخابات) مربوط می‌شود این نوع پروپاگاندای حذفی و تحریف‌آمیز مسبوق به سابقه است؛ کما اینکه در انتخابات اخیر نیز مشخصا هم شیوه‌ای «حرفه‌ای» برای جلب بیشتر آرای مردم بوده است (در کنار وحشت آفرینی‌های مرسوم) و هم اقدامی لازم (از سوی آنان) برای هموار کردن ادامه‌ی مسیر در راستای تثبیت بینش و جایگاه سیاسی خود در فضای سیاسی جدید. اما مشخص نیست طیف‌هایی که برآنند از فرصت پیش‌آمده زمینه‌ای مادی برای پیشبرد «سیاست مردم» خلق کنند، چه نفعی در دامن زدن به این واگرایی‌ها و چپ ستیزی‌ها می‌بینند. آیا به راستی آنها به تنهایی هم‌اورد نیروهای راستگرا و مشخصا دستگاه قهار نواصلاح طلبان (اصلاح‌طلبی محافظه‌کار) خواهند شد؟! یا اینکه اساسا بنا به دلایل پراگماتیستی فعلا نیازی به این هم‌وردی نمی‌بینند و بار دیگر استراتژی هم‌سازی را در پیش خواهند گرفت؟

وفاداری به تاریخ مبارزات مردمی به معنای دامن زدن به سویه‌های پوپولیستی موقعیت تاریخی و پر کردن حفره‌ی تناقضات و کاستی‌ها و خلاءهای تاریخی با شعر و شعار نیست. حداقل از تاریخ انقلاب ۵۷ باید این درس تلخ را آموخته باشیم که همان قدر که منزه‌طلبی و جداسری مصداق رادیکالیسم نیست، به طور غیر انتقادی در جانب دیدگاه اکثریت ایستادن هم مصداق مردمی بودن نیست؛ خواه از این رو که فرآیند شکل‌گیری دیدگاه اکثریت فرایندی متأثر از سازوکارهای سلطه و شرایط انسداد سیاسی است؛ و خواه از این رو که حتی اگر برقراری تعاملی انتقادی و دیالکتیکی با دیدگاه اکثریت مد نظر باشد، باز در کلیت این پروسه‌ی «پیوند با اکثریت»، روشنفکران و نیروهای مترقی تنها و بی‌رقیب نیستند (بلکه انبوهی از نیروهای قدرتمدار - با ابزارهای ایدئولوژیک پرتوان خود - رقبای نیرومند آنها هستند و پروسه‌ی ادغام‌سازی را با جدیت دنبال می‌کنند). مشخصاً تاریخ سال‌های آغازین ۵۷ به خوبی گواه آن است که چگونه استراتژی پوپولیستی حاکمیت نوظهور با همراهی رنگ‌آمیزی شور و شعار طیف‌های وسیعی از نیروهای سکولار و چپ راه مهیب خود را با سهولت بیشتری در جامعه‌ی پساانقلابی هموار کرد.

از این منظر، فارغ از ضرورت بهره‌گیری خلاق از برخی فرصت‌های سیاسی نو پدید (که در هر شرایطی ملزم به آنیم)، به این نمایش «وفاق ملی» نمی‌توان و نباید امید بست، چرا که دور تازه‌ی «عقلانیت» نظام تنها معطوف به بسط ملزومات امروزی پایه‌های اقتدار آن خواهد بود. به بیان دیگر، این نتیجه‌ی «برد-برد» که در قالب چرخش حاکمیت به سوی ضرورت اعتدال‌بازنمایی می‌شود، بنا به ماهیت خود و زیرساخت‌های وضعیت امروزی، نتیجه‌ای کاملاً موقتی است، چون بازی اساساً تازه شروع شده است. در مقابل مفتون شدن به فریبندگی این نتیجه (و تکثیر این فریبندگی)، باید پذیرفت جمهوری اسلامی از درون فتح ناشدنی است؛ بنابراین پروسه‌ی بنیادین «مردم» شدن مردم از اساس مغایر با پروژه‌ای حکومتی است که می‌کوشد با گرد آوردن مردم حول این نتیجه‌ی متناقض و دعوت به «وفاق ملی» و نمایش رواداری‌های محدود و موقتی [۴]، شکل تازه‌ای از مردم «رسمی» (امت اسلامی سابق) را بازسازی کند. [این مدعا منافاتی با این باور ندارد که در مقطعی بنا به امکانات متفاوت برآمده از یک موقعیت سیاسی، می‌توان به احیای نیروی پیکارجویی مردم امید-بیشتری- بست و در جهت فعال‌سازی آن امکانات برای ادامه‌ی موثرتر پیکارها کوشید ... اما پرسش اساسی از قضا درباره‌ی مسیر بی‌تناقض چنین کوشش‌هایی در بستر شرایط امروزی است، که خود با پرسش از حوزه‌ی واقعی امکانات همبسته است.]

نباید از نظر دور داشت که اهداف و ضرورت‌های ستم‌دیدگان و فرودستان جامعه با رویکرد سیاسی پیکره‌ی امروزی اصلاح‌طلبان (که دیگر قابل تفکیک از پیکره‌ی کلی نظام نیست) دارای نسبتی آنتاگونیستی است که به صرف انکار آن، کارکردهای آشتی ناپذیر این تضاد- در خلاف جهت منافع و اهداف فرودستان- زایل نمی‌شود [۵]. با نگاهی به سیر متاخر تاریخ سیاسی ایران درمی‌یابیم که از خرداد ۷۶ تاکنون در هیچ بزنگاه تاریخی اصلاح‌طلبان جانب مردم را ننگرفته‌اند، و این واقعیت خود به دلایلی زیرین و ساختاری ارجاع می‌دهد که فراتر از امکان «مردمی» ساختن چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب است [۶]. از این رو امروز که اصلاح‌طلبی جدید در همسازي ارگانیک با لایه‌هایی از محافظه‌کاران و اصول‌گرایان قرار گرفته است، هر امیدی از این دست-بیش از گذشته- با توهم عجین است. [از این نظر، حتی نامیدن موقعیت سیاسی تازه تحت عنوان فاز تازه‌ای از مسیر «اصلاح‌طلبی»، خود دامن زدن به توهمات برساخته‌ی جریان‌ات سیاسی و رسانه‌های قدرتمدار است.]

در واقع فصل سیاهی که با خرداد ۸۴ گشوده شد، ادامه‌ی منطقی آن سیاستی بود که پس از خرداد ۷۶ غالب شد. از این رو تکیه بر قابلیت‌های اسب تروای اصلاح‌طلبی برای فتح دژ سیاست خطایی استراتژیک خواهد بود؛ همچنانکه غفلت از پروژه‌های هژمونیک حاکمیت و تشدید رازورزانی‌های مناسبات موجود، نادیده گرفتن این خطاها (و عینی بودن خطرات متناظر) بی‌اگمان شور و امید مردم

(و به ویژه نسل جوان فعالین سیاسی) را بار دیگر به قربانگاه شکست دیگری خواهد کشانید.

اما بیایید اندکی خطر کنیم و کمی انضمامی‌تر بخشی از مسیر خطرات یاد شده را برشماریم:

بر بستر شرایط سیاسی تازه‌ای که در ایران پدیدار شده است فاز جدید همراهی تاکتیکی با ماشین «نو اصلاح‌طلبی» (به جای حفظ استقلال و فاصله‌ی انتقادی با آن در قالب مواجهه‌ای ضدهژمونیک) نخست در خدمت رسمیت بخشی به پروسه‌ی انتظار برای فعال شدن بوروکراسی اصلاحات می‌انجامد. سپس فاز امید بستن انفعالی به ترکیب کابینه و تصمیمات و مصوبات مثبت آن آغاز می‌شود، مصوباتی که بناست با پشتوانه‌ی پاره‌ای انتقادات و مشاوره‌ها و فشارهای محدود رسانه‌ای (نظیر نامه‌نگاری به نخبگان) به تصویب برسند. به موازات پیشروی این روند (که تجلی پذیرش عمومی دور تازه‌ای از «سیاست نخبگان» است)، جذب شدن فعالین مستقل (با نیت تاثیرگذاری از درون) در رسانه‌ها و نهادهای مدنی‌ای که دولت جدید در راستای بناکردن «جامعه مدنی» وابسته به خود ایجاد می‌کند آغاز خواهد شد (این پروسه‌ی تاسیسی با بزرگنمایی‌های مرسوم درباره‌ی توسعه‌ی سیاسی همراه خواهد بود)؛ اما در این مدت تلفیق مطالبات انباشته شده‌ی پیشین با امیدهای برانگیخته شده در فضای جدید، در تضاد با برخی عملکردهای متولیان «سیاست رسمی» قرار می‌گیرد و لاجرم صداهای پراکنده‌ای از انتقاد را می‌آفرینند. در اینجا نقش جریان‌های سیاسی همسو، بازوهای رسانه‌ای دولتی و نهادهای «رسمی» شکل گرفته در جامعه مدنی عملاً نامربوط / ناهنگام / ناهمزمان قلمداد کردن این انتظارات و انتقادات خواهد بود (و در مواردی حتی تفسیر و نمایندگی تسخیری آنها). طبعاً محدودیت‌های ساختاری حاکمیت برای پذیرش اصلاحات، تنش‌های محدودی را در ساحت قدرت ایجاد می‌کند که اینها در پروپاگاندای رسمی/دولتی به صورت کارشکنی‌های جناح مسلط رقیب بازنمایی می‌شوند (نه محدودیت‌های ساختاری).

طرفه آنکه این صداهای «اعتدال‌گرا» و سرکوبگر از هم اکنون به طور پیش‌رأس به تسخیر فضای حاضر روی آورده‌اند تا محدوده‌ی «مطلوب» انتظارات و توقعات از نظم سیاسی جدید را برای همگان ترسیم کنند [7] (و به خصوص برای همراهان «نوصلاح‌طلبان»، چون آنها خود به خوبی می‌توانند نقش سپر پیشروی «دیگران» را ایفا کنند)؛ درست مانند دوره‌ی حیات جنبش سبز! [خوب که گوش کنیم در حوزه‌ی رسانه‌ای «روز آنلاین» با صداهای شاخصی چون ابراهیم نبوی [8] فاز تازه‌ی کارش را آغاز کرده است؛ در حوزه‌ی روشنفکران فرهیخته نیز بار دیگر صدای حمایت نامشروط حمید دباشی برخاسته است [9]. به زودی انبوه وبلاگ‌ها و رسانه‌ها و شخصیت‌های موجه و هم‌خانواده از راه می‌رسند. توان ایستادگی ما برای حفظ رویکرد انتقادی چقدر است!؟

در این میان بخش عمده‌ی نیروهایی که به طور تاکتیکی (یا تحت تاثیر ضرورت‌های عملگرایانه) از فاصله‌گیری با ماشین دولتی پرهیز کرده‌اند ناچار خواهند بود به درجات مختلف با این صداهای رسمی سرکوبگر همراهی کنند و با توجه دایمی و زبان آورانه‌ی اقدامات و محدودیت‌های دولت، ناخواسته در نقش روشنفکران ارگانیک طبقه‌ی حاکم عمل کنند. آنها حداقل به دو دلیل به این کار گرایش می‌یابند: یکی (در ساحت ذهنی/روانی) برای وفاداری درونی به امیدهایی که بستند و نیز حفظ موضع حقانیت نسبت به مخالفان امروز و فردای رویکرد سیاسی خود. دیگری (در ساحت عینی) به دلیل پیوندهای ارگانیکی که با ماشین دولتی برقرار کرده‌اند. (البته بخشی از این نیروها خیلی زود با سرخوردگی کنار می‌آیند؛ با گذر زمان - با عیان شدن تناقض‌ها و سویه‌های توهم آمیز ماجرا- بر جمعیت این طیف از سرخوردگان اضافه می‌شود). به هر حال دولت در فردای تثبیت شدن خود با روشنی هر چه بیشتری نشان می‌دهد که همواره نه دولت منافع مردم، بلکه دولت مصالح طبقه‌ی حاکم بوده است. اما در این مقطع کناره‌گیری این دسته از نیروهای مستقل از همراهی با «سیاست رسمی» چیزی از فرصت‌هایی که اینک - با اغراق - به فضای امروز نسبت داده می‌شود را باز نمی‌آورد؛ گو اینکه این کناره‌گیری چنان وسیع و جدی نخواهد بود که امیدها و تلاش‌های دگرباره‌ای را متوجه دور بعدی انتخابات و ادامه‌ی دولت کنونی نسازد.

## جمع‌بندی:

در فضای پرامید کنونی قطعاً این نوع تصویر سازی بدبینانه می‌نماید (و ممکن است به راحتی سیاه‌لیمایی مغرضانه قلمداد شود). اما جای نگرانی نیست، چون فضای گفتمانی و رسانه‌ای تا حد اشباع آکنده از تصویرسازی‌های خوش‌بینانه است [۹] [تصویرهایی از این دست که: بگذارید ماشین اصلاحات به راه خود برود! این پروسه به رغم اختلالات درونی‌اش سرانجام با بالا بردن سطح آگاهی و سطح مطالبات عمومی، سیاست و جامعه را متحول خواهد ساخت... باید خوش‌بین بود!]

واضح است که از دید من هیچ جایی برای انتظارهای خوش‌بینانه باقی نمانده است. با این وجود باور دارم که باید از فضای پیش‌آمده و برخی امکانات نامنتظر آن برای پروسه‌ی تدارک سوبژکتیویته‌ی جمعی و طرح انداختن دور تازه‌ای از مبارزات مردمی بهره‌گرفت (پیش از آنکه قابلیت‌های این فضا فرو بمیرد). اما شکل‌گیری این «ما» - در هر سطح و ابعادی که در این فضا ممکن باشد - باید بر مبنای واقعی و نامتوهم شکل بگیرد، تا در جهت استفاده‌های ابزاری قدرتمداران قابل مصادره نباشد [مشخصاً فضای فیسبوکی، در سطح عام، از گسترش موج تازه‌ای از توهّمات «ایدئولوژیک» خبر می‌دهد که کارکرد نهایی آنان خلق «پیاده نظام» و بازنمایی آن به عنوان مردم خواهد بود]. به هر حال در مسیر تدارک سوژه‌ی جمعی تغییر، تلاش برای رشد گفتمان‌های انتقادی و سازمانیابی‌های مستقل حول آنها، مسئولیت‌امروزی همه‌ی آنهاست که به تغییر رادیکال وضعیت و پیشبرد سیاست فرودستان می‌اندیشند، و امکانات و بالقوه‌گی‌هایی که به فضای پساانتخاباتی کنونی نسبت داده می‌شود، تنها در جهت پی‌گیری موثرتر این مسئولیت قابل فهم است.

ما چاره‌ای نداریم جز اینکه به موازات نقادی سرسخت و مستمر روندهای پیش‌رو (و نقادی صورت‌بندی سیاسی تازه‌ی نظام)، در رخنه‌های فضای موجود نوع دیگری از «پیوند با مردم» را خلق کنیم تا از رهگذر آن نیروهای همان را برای نبرد مستمر و آنتاگونیستی سازمان بدهیم. هر گونه تعلل در این مسیر نخست صف‌هایمان را از هم جدا می‌کند [همچنانکه طلیعه‌ی آن اینک به تلخی قابل مشاهده است] و سپس در ادامه‌ی خود همه‌ی ما را - دگر بار - با شکستی سهمگین روبرو می‌سازد.

۲۶ خرداد ۱۳۹۲

بخش نخست این نوشتار:

فرا تر از انتخابات ۹۲ | بخش اول: بازنگری در موقعیت

## پی‌نوشت:

[۱] ۲۸ مردادی بارها پیشرفته‌تر از ۲۸ مرداد اصلی | مینا خانلرزاده

[۲] در این مورد نمونه‌های شاخص و قابل توجهی در انبوه پست‌های فیسبوکی سرمست از «پیروزی» یافت می‌شود؛ حتی یادداشت‌هایی کوتاه و بلند از منظر چپ که در آنها از هیچ سخن سخیف و ادعای گزافی در مورد مخالفان رویکرد مشارکت محور (بخوانید سایر طیف‌های چپ) دریغ نشده است.

[۳] در فرازی از گفتگوی محمد رضا نیکفر با «اخبار روز» پیرامون انتخابات چنین می‌خوانیم:

" انتخابات، به دلایلی که بایستی به جای خود بررسی شود، تبدیل به زمینه‌ای شده برای گفت‌وگویی گسترده میان مردم. تحریمی‌ها نیز در این گفت‌وگو حضور داشته‌اند، و چه بسا فعال‌تر از کسانی که انتخابی کرده‌اند و رأیی داده‌اند. اکنون مهم این است که گفت‌وگو زنده نگه داشته شود. "

[۴] در مرحله‌ی کنونی به نظر می‌رسد که جشن‌ها و مناسبت‌های خیابانی فرصتی است برای مخالفان مستقل در راستای گسترش رگه‌هایی از آن صدای «دیگر». اما این فرصت درست به دلیل ماهیت دوگانه و متضاد این جشن‌ها (در ساحت احساس‌گناه و کارکردهای

آنها) خصلتی دو پهلو دارد: از یکسو این جشن‌ها به مثابه تجمع بدن‌ها و عزم شادی‌جویانه و روحیه‌ی امیدوارانه‌ی بخش قابل توجهی از مردم، خود انگیخته‌اند و واجد قابلیت‌هایی برای عمل مستقیم و کارکردهایی در جهت گسترش امید هستند؛ همچنانکه این امر در بخشی از شعارهای طرح شده نیز قابل مشاهده است؛ در سوی دیگر، به رغم اینکه رواداری حاکمیت نسبت به این جشن‌ها (و حتی تایید «رسمی» آنها) حاکی از پذیرش هزینه‌ای اجباری در راستای مهندسی انتخاباتی اخیر (و چرخش سیاسی مربوطه) است، در عین حال حاکمیت بر آن است که از این جشن‌ها پلی برای استقرار پروژه‌ی «وفاق سیاسی» بسازد. تا جایی که باور عمومی به پیروزی انتخاباتی یا امیدواری به امکان «وفاق سیاسی» خاستگاه این شادی‌های باشد، به احتمال زیاد پروژه‌ی حاکمیت با اختلالی جدی مواجه نخواهد شد. بنابراین راه مواجهه‌ی خلاقانه با حضور خیابانی مردم حفظ و جهت دادن به تکانه‌های اعتراضی و سیاسی این تجمعات در برابر روند اراده‌ی ادغام‌گرای حاکم است.

#### [\[۵\] ساختارها را به خاطر بسپار! | پرویز صداقت](#)

[۶] نه تنها تاکید بر چشم انداز «مردمی سازی» از حسن روحانی، تلاشی متوهمانه و توهم‌زاست، بلکه در شرایط پیش‌رو حتی روند بازپس‌گیری موسوی هم محل چالش است. با اینکه روال مرسوم در برجسته‌سازی بیش از حد موسوی (به مثابه عصاره‌ی جنبش سبز) را فاقد دلالت‌های سیاسی ای می‌دانم که به این رویه نسبت داده می‌شود، اما حتی در همین کانتکست هم باید گفت: اگر این گزاره درست باشد که بارقه‌های سیاست مردمی در طی جنبش سبز از موسوی را «میر حسین» ساخت، واگذاری سرنوشت حصر موسوی به سیاست‌نخبگان (توافقات بالادست) می‌تواند دوباره موسوی را از محتوای مردمی‌اش تهی کند. بنابراین اگر موسوی تنها بت‌واره‌ای در پیوند با نوستالژی جنبش سبز نیست (که باید گفت غالباً هست)، انبوه هواداران مستقل او می‌بایست بار دیگر موسوی را رستگار کنند تا از این مسیر نماد موسوی بتواند همان نقش سیاسی‌ای را بازی کند که به غلط تصور می‌شود تماماً در شخص موسوی و کنش سیاسی آتی او نهفته است.

#### [\[۷\] توقعات بیجا از دولت ایجاد نشود، رئیس‌جمهوری موفق خواهد بود که با رهبری هماهنگ باشد | محمد خاتمی](#)

[۸] ابراهیم نبوی اخیراً در مخالفت با برخی مطالبات طرح شده از سوی طیف‌های از فعالین زنان مطلب پایین را منتشر کرده است:

#### [روحانی، روحانی، استعفا، استعفا!](#)

تلعل در نقد صریح عقل‌گرایان و اعتدال‌گرایان «حرفه‌ای» مانند ابراهیم نبوی از سوی طیف‌هایی که در مورد پیتانسیل‌های سیاسی فضای کنونی اغراق می‌کنند، همان پیتانسیل‌های حداقلی موجود را نیز نابود خواهد کرد. این نقادی طبعاً وظیفه‌ای همگانی است، اما حداقل به دو دلیل لازم است - در شرایط کنونی - طیف‌های یاد شده در چنین نقدهایی پیش‌قدم شوند:

یکی به این دلیل که همانند دوره‌ی جنبش سبز این بار نیز نقدهایی که از سوی مخالفان مشارکت انتخاباتی انجام شود، پیشاپیش انگ مغرضانه بودن («تحریمی»!) را بر پیشانی خود خواهد داشت؛ دیگر اینکه تنها در مسیر چنین نقادی‌هایی است که عزم سیاسی نیروهایی که از این میدان موقتی اهدافی متفاوت با اصلاح‌طلبان را می‌جویند، می‌تواند در قالب یک گفتمان انتقادی مستقل و مردمی مادیت پیدا کند: گفتمانی برای به چالش کشیدن هژمونی گفتمانی «نو اصلاح‌طلبی» (در ترکیب ارگانیک با اصولگرایی). مادیت‌یابی این گفتمان انتقادی و گسترش اجتماعی آن می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای مادیت‌یابی مقوله‌ی تشکل‌سازی و نیز بسیج سیاسی معترضان/مخالفان کنونی حول چنین گفتمان‌هایی.

[۹] یادداشتی از حمید دباشی در خبرگزاری «الجزیره»:

#### [Hamid Dabashi | Ballot wars: The Iranian public strikes back](#)

حمید دباشی همچنین در یادداشتی فیسبوکی مراتب مخالفت خود را با یکی از شعارهای طرح شده از سوی عده‌ای از مردم علیه «سعید جلیلی» (در جشن خیابانی پس از پیروزی تیم ملی فوتبال ایران) اعلام کرده است.